

و خوار بار بحدفاش پائین میآورد لذا در صد چاره افتاده از بنی قریظه که در داخل مدینه بودند استمداد کردند تا آتش جنگ را در داخل روشن کنند ، و راه مدینه را بر وی سپاه عرب باز نمایند .

«حیی بن اخطب» وارد دژ بنی قریظه میگردد

بنی قریظه نهایتاً یهودی بودند که در مدینه در کنار مسلمانان با صلح و آرامش بسر می بردند ، و به پیمان که با محمد بسته بودند ، کاملاً احترام میگذاشتند . قریظها اخطب دبد که راه پیروزی نیست که از داخل مدینه بفتح سپاه عرب کمک بگیرد ، و یهودان بنی قریظرا به پیمان شکنی دعوت نموده ، آتش جنگ را میان مسلمانان و یهودان بنی قریظه دامن زد و از سر گرمی مسلمانان به جنگها داخلی ، یک پهل پیروزی برای سپاه عرب بدست آورد ، روی این نقشه خود را به در دژ رسانید ، و خویش را معرفی کرد ، کتب که رئیس بنی قریظه بود دستور داد ، در را باز نکنند ، ولی او ساجد و سر از زمین داد ، و فریاد زد : ای کتب از آب و نانت میترسی در پی من باز نمیکنی ، این جمله که امر دانگی یک رئیس مسلم مانند کتب تماشاست ، او را تحریک کرد که در راه باز کند ، در دژ باز گردید ، آتش افروز جنگ در کنار همکیش خود «کتب» نشست و با چنین گفت : من یک جهان حرت و عظمت بسوی تو آورده ام ، سران قریظ و ستادید عرب و امراء غلطان با تجهیزات کامل برای از بین بردن یک دشمن مشترک (محمد) در کراهه های خندق فرود آمده ، پس قول داده اند تا محمد و مسلمانان را مستأصل نکنند بجا بگادهای خود باز نگردند . کتب در پاسخ او گفت : بخدا سوگند بایک جهان ذلت و خواری آمده اید سپاه عرب در نظر من همان بری یاران است که میگرد ولی قطره ای نمیریزد ، ای قریظند اخطب ، ای آتش افروز جنگ دست از سر ما بردار ملکات فاسقه محمد مانع از آنست که ما پیمان خود را با او نادیده بگیریم ، ما از او جز صدق و صفا ، درستی و پاکیزگی دیگر نمی بینیم ، چگونه با او خیانت ورزیم .

قریظها اخطب بیان یک شتر دلمه ای که به مالش دادن کوهان شتر ، شتر چپوش و سرکش را بهار میکند ، آنقدر سخنان گوناگون بگوگفت ، تا او را آماده به پیمان شکنی کرد ، و با او قول داد ، که اگر سپاه عرب بر محمد پیروز شود ، خود او سرانجام وارد دژ گردد ، و از نظر داد ، و از آن امری خواست آنرا همگی گفتند : رای ، رای شاه است ، هر چه تصمیم بگیری بماند . سرزمین که پیامبری طلوع میکند ، بسوی مدینه مهاجرت می نماید ، آنین او جها را فر گرفته و هیچ سباحتی در برابر او تاب مقاومت ندارد اگر محمد همان پیامبر باشد ، این سپاه بر او پیروز نخواهد شد . قریظها اخطب قول داد گفت : آن پیامبران بنی اسرائیل میباشد ، و محمد از فرزندان اسرائیل است ، و محمد از ذریه و سحر وارد شده و این گروه را گرد آورده است ، او بقدری در این باره سخن گفت ، که آنان را مصمم بر پیمان شکنی ساخت و عهدنامه ای را که میان آنان و محمد (ص) نوشته شده بود ، خواست ، و در برابر چشم آنها پاره کرد و گفت کار پایان یافت اما د جنگ باشد . (بحار ج ۲۰ ص ۲۲۳)

نبرد نهائی عرب و اردو هر حله حساسی میشود

سپاه عرب پس از مور و ملخدر کنار خندق ژرفی که مسلمانان شش روز پیش از ورود آنان حفر آنرا تمام کرده بودند ، فرود آمد ، ولی آنها مترسد بودند که در دامنه کوه احد با ارتش اسلام روبرو گردند ، وقتی به بیابان احد رسیدند ، ارتش مسلمین ندیدند و همچنان به پیشروی خود ادامه دادند تا لب خندق رسیدند ، مشاهده کرد آل عقیق در خلوط آسیب پذیر مدینه باعث حیرت آنها گردید ، و عسکی گفتند : این تا کنیک نظامی را محمد از یانک فرادایرانی آورده و عرب با این فن رزمی آشنائی نداشت .

آمار دقیق از قواک طرفین

سپاه عرب باز ده هزار تن را از زمین کرد ، برقی شش هزار تن از پشت خندق دیدگان را خیره ساخت ، و بنا به نقل متریزی در «الامتاع» آنها قریشی با ۴۰۰۰ هزار از سر باز و ۳۰۰۰ رأس اسب و هزار و پانصد شتر در لب خندق از روزند و تیر مسلیم با ۷۰۰ تن در مر الظهران با آنها پیوستند تیره بنی قریظه با ۱۰۰۰ تن تیره های بنی اشجع و بنی مره ، هر کدام با ۴۰۰ سرباز ، و باقی تیره ها که مجموع آنها از ده هزار تجاوز میکرد در قسمت دیگری خیمه زدند .

عده مسلمانان از ۳۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد ، و دامنه کوه صلح که نقطه مرئی است اردوگاه آنان بود و این نشانه کلا بر خندق و خارج آن تسلط داشتند تمام فدا نهائی دشمن و عبور و مرور کاملاً دیده میشد گروهی از مسلمانان مأمور حفاظت بر حیا و پاسگاهها و کنترل عبور و مرور از روی خندق بودند ، و بواسطه سنگهای طبیعی و غیر طبیعی که در اختیار داشتند ، از تجاوزات دشمن از روی خندق جلوگیری میکردند

قریب یکماه سپاه عرب در پشت خندق توقف کرد ، و جز عده معدودی توانستند از خندق عبور کنند و متجاوزین با کشته یا بوسیله سنگهای مخصوصی که بجای گوله امروز بکار میرفت عقب رانده شدند (سما ج ۳ ص ۲۳۸)

خطر سرما و کمبود خوار بار و علوفه پیش بینی میشود

فرماندها حزاب با فضل زمستان مسافرت بود و مدینه در آنسال بای بارانی روبرو شده و صورت نیمه فحش در آمده بود ، و ذخائر آنها آنقدر نبود که اجازه توقف بیشتری بدند ، زیرا سپاه عرب تصور نمیکرد که باید یکماه در کرانه های خندق مسالطه بلکه بقیه داشتند که با یک حمله کلیه دلاوران اسلام را بدهد و از دم تیغ خواهند گذراند .

این مشکل را آتش افروزان جنگ (یهودان) پس از چند روزی حوک کردند و فهمیدند که هر روزمان از قدرت اراده سران سپاه کاسه و مقاومت آنها را بر اثر استیلاي سرما و کمبود علوفه



پیامبر از پیما نشکنی بنی قریظه آگاه میگردد

پیامبر اکرم بوسیلهٔ موران زبردست خود از پیما نشکنی بنی قریظه در این لحظه حساس آگاه گردید و سخت پشیمان و دل آزرده گشت فوراً **سعد بن سعد** و **سعد بن ابی وقاص** را که از افسران ارشد اسلام و رئیس قبیله اوس و خزرج بودند؛ مأمور ساخت که اطلاعات دقیقی بدست آورند و اگر خیانت آنان حقیقت داشته باشد، پیامبر را بارز و عضل و قاره (نام دو قبیله ای که سپاه تبلیغی اسلام را به سر زمین خود دعوت نموده و در آنجا سر بریدند) آگاه سازند، و اگر آنان در پیمان خود استوار باشند بطور آشکار مطالب را تکذیب کنند، **سعد معاذ** و **سعد بن ابی وقاص** و دو افسر دیگر تا در دزد بنی قریظه آمدند، آنان در اولین برخورد با یکبجز فتنش و ناسزا نسبت به پیامبر و سعد چیز دیگری نشنودند، سعد بآلیام غیبی گفت بخدا سوگند سپاه عرب از این سرزمین میرود، و پیامبر اکرم این درامعاً سره مینکند و گردن تو را میزند، و قبیله تو را بروز خواری و ذلت مینشانند. سپس بلافاصله برگشتند و بر رسول خدا گفتند: عضل و قاره، پیامبر اکرم با صدای بلند گفت **اللهم اکبر** و **ایا معشر المسلمین بالفتح**؛ خدا بزرگ است، ای گروه مسلمانان بشارت بر شما باد که پیروزی نزدیک است؛ این جمله که کمال شهادت و سیاست قائد اعظم اسلام را میسراند، برای این بود که مبادا روحیهٔ مسلمانان باشنیدن پیام نشکنی بنی قریظه ضعیف گردد.

تجاوزات ابتدائی بنی قریظه

تشنه ابتدائی آنان این بود که در آغاز کار شهر مدینه را غارت کنند، زنان و کودکان مسلمانان را که به خانها پناهنده شده اند غنیمت غنیمت حساب کردند، و این تشنه را در مدینه به دریغ صلی میگرداند. مثلاً دلاوران بنی قریظه بطور مرموز در شهر به تردد پرداختند و منسوبه دختر عبدالمطلب میگوید: من در خانه حسان بن ثابت بودم و حسان نیز پادشاه خود در آنجا بسر میبرد ناگهان دیدم یک مرد یهودی با او مرموز در اطراف حصار مشغول گشت است، حسان گفتم این مرد سوهنیت دارد، بر خیر او را از این خانه دور کن، حسان گفت: ای دختر عبدالمطلب من شهادت کشتن او را ندارم و من حینم که از این حصار بیرون دادم و آسیب بهیمین؛ من بناچار بر خواستم و کرم را بستم و قلمبه آهنی را بر او زدم، و با او سر بریدم، آن مرد یهودی را از پای آوردم.

مأمور اطلاعات مسلمانان به پیامبر گزارش داد، که بنی قریظه از قریش و اهل آن دو هزار سر باز خواسته اند تا از داخل دژ وارد مدینه شوند، و مدینه را غارت کنند. این خیر موقتی رسید که مسلمانان سرگرم حفاظت کرانه ها خندق بودند که مبادا دشمن از آن عبور کند؛ پیامبر فوراً دو افسر را بنامزید مجازئه و مسامحه اسلام بنا با افسر باز مأمور کرد که در میان شهر به گردش بپردازند، و تکبیر گویان از تجاوزات بنی قریظه جلوگیری کنند تا زمان و کودگان باشنیدن صدای تکبیر آرام بگیرند (سیره جلد ۲ ص ۲۳۵).

از اینجا مبارزه مسلمانان با سپاه دشمن وارد مرحله حساستری میشود که شرح آن در ادامه آید.